

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

عشق چیست و کدام است

شرحی از دل

سخن از دل و قلب است. این حقیقت روشن را چگونه بیان سازم؟ خداوند تبارک و تعالی کالبد انسانی را با قلبی مجهز فرموده و برای آن دو وظیفه معین کرده است: یکی وظیفه یا جریان طبیعی است که خون را به مغز و تمام نقاط و اجزاء بدن حتی کوچکترین سلولها می رساند، به همه می رسد، به همه رسیدگی می کند و هیچ نقطه ای از مسیر طولانی کالبد را فراموش نمی نماید.

جریان دوم روحی است. خداوند قلب را مرکز دوستی و صفا و برادری و نیکی قرار داد. دل خانه محبت است و اغیار در آن راه ندارند و می توانی مطمئن و آسوده باشی که در این مرکز، نفاق و دشمنی و کینه توزی نیست چرا که اصلاً برای این کار ساخته نشده است.

خانه اتحاد و برادری

این مرکز به انسان عطا شده تا خانه اتحاد و وحدت و دوستی و برادری و یکرنگی و نوع دوستی باشد و جایگاه عشق و صلح و صفا و برادری و مهر است. این مطلب واضح است و احتیاج به اثبات ندارد و هیچ عاقل متفکری آن را انکار نمی کند.

عشق یک است

نکته مهمی که باید جهانیان بدانند این است که عشق یک است و دو نیست. دو عشق و سه عشق و پنج عشق نداریم. می گوئیم عشق به خداوند، به گل، به حیوانات، به انسان، به دانش، به طبیعیات و هر چه تصور کنیم. ظاهراً مختلف به نظر می رسد اما در باطن هر چه عشق است یکی است و دو نخواهد بود.

تقسیم در عشق نیست

عشق را تقسیم به مجازی و حقیقی کرده اند ولی این هم خلاف است زیرا هر چه هست جز یک عشق نیست. هر گونه عشقی امر خدا و دستور اوست. پس دو عشق نتواند بود. عشقی که به مخلوق می ورزد مگر مخلوق از کیست، مگر گل و بوستان. پروانه و شمع و هر چه در مورد حب قرار گیرد جز از خداست؟ مگر عشقی که باعث ایجاد نسل است جز ازدیاد مخلوق خدا و اجرای امر اوست؟¹

¹ - حضرت محمد (ص) فرمود: تناکحوا تناسلو اباهی بکم الامم - ازدواج کنید و زیاد شوید تا بین امتهما بر شما فخر کنم. جای دیگر فرموده هر کس ازدواج کند نصف ایمان را حاصل کرده است. باز می فرماید: هر کس که عزب بماند از من نیست.

عشق از روح است

عشق خود از تراوشات روحی است و تا روح نباشد عشقی وجود ندارد. عشق تا وقتی است که بدن زنده است. وقتی تحول پیدا شد یعنی حیات به این صورت که هست دگرگون گردید و جسم تحول پیدا کرد و به اصطلاح مرد دیگر عشقی باقی نمی ماند. بدن مرده فاقد عشق است. زیرا روح با آن کار نمی کند. مرده قادر به انجام وظایف یک فرد زنده نیست و چون کاری نمی کند عشق و اشتیاق نیز ندارد.

معنی واقعی عشق

معنای عشق علاقه و اشتیاق و توجه است. این عشق یا اشتیاق را در هر قسمت مصرف کنید و روی هر کاری آنرا به ورزش اندازید و در هر کاری علاقه به خرج دهید تراوشات روحی شما در حدود مکانیسم مغزی در آن قسمت بیشتر می گردد و شعله عشق شما فزونی می گیرد.

عشق و عاشق یکی است

به همین لحاظ است که اگر فردی فی المثل در علم طبابت مشغول شود و تمام کوشش و توجه و علاقه خود را روی آن متمرکز سازد در حد سرشت شوق و علاقه و عشقش در آن فزونی می گیرد. اگر کسی در خلبانی عشق بورزد در همان قسمت قوی می شود و عشقش توسعه می پذیرد. در شناگری علاقه نشان دهد و تمرین کند و وقت مصرف نماید در همان کار پیش می رود و عشق می یابد منتها باید با مکانیسم مغزی و سرنوشت توارد داشته باشد.

خلاصه عشق و علاقه به هر چه تعلق گیرد و تمرین کند عشق در آن قسمت تجلی می نماید و سایر قسمتها ضعیف می شود و بدون جلوه می ماند.

عشق به اصطلاح «مجازی»

اگر کسی این عشق را روی یک موجود هم نوع از جنس مخالف بکار برد در همان قسم تجلی می نماید. عشقهایی که مجازی می نامند همین رشته عشقها است و اینهمه ادبیاتی که در سراسر عالم به وجود آمده این همه لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، وامق و عذرا، رومئو و ژولیت و انواع و اقسام عشاق مشهور، این همه غزلها، تصانیف، کتابها، رمانها، فیلمها، داستانها، حکایات که در باره عشق به وجود آمده. این همه پیگیریها، عاشق پیشگیها، اظهار علاقه ها، پیوندها، وصال ها، جدائیها، این همه ادبیات که میلیونها و میلیاردها برگ زرین جهان را زینت می کند همه و همه از این قبیل عشق است یعنی توجه یک موجود روی یک موجود دیگر و صرف وقت و علاقه و تمرکز قوای وی درباره آن که هر چه این تمرکز و توجه و صرف وقت شدیدتر باشد عشق آتشین تر و تیزتر می گردد تا آنجا که کار به بیابان گردی و افراط می رساند.

یک باطن و هزار صورت

عجب هم در این است که بقول حافظ شاعر بزرگ :

یک نکته بیش نیست غم عشق و این عجب از هر کسی که می شنوم نامکرر است

همیشه این سخن تازگی دارد هر چند که حقیقت آن یک نکته و یک مطلب واحد است.

عشق به اصطلاح «حقیقی»

و اما اگر کسی از امور شهوانی و جسمانی پا را فراتر گذارد و به معنویات علاقه نشان دهد و وقت خود را در این راه صرف کند، تمرکز قوا را در این قسمت اعمال نماید و در عالم خلقت، در پدیده های آفرینشی فکر کند، راجع به آفریننده در اندیشه باشد، دستورات لازم را در عبادت به کار بندد، عشق او در این قسمت قوی و درخشنده می گردد و روز به روز پیشرفت می کند.

تقوی و پرهیزکاری

توسعه چنین عشقی است که پاکیزگی، تقوی، عرفان، شیفتگی و درجات مختلفه آنرا به وجود می آورد و این همه ریاضت هایی که برای وصول به حقیقت می کشند، عباداتی که می کنند کارهایی که در راه نیل به حقیقت و معرفت متحمل می شوند، این همه ادبیات عرفانی، غزلهای اشعار، تصانیف، نثرها، کتابها، تعلیمات و درس و خلاصه آنچه در راه خدائی انجام می شود همگی تجلی توجه و علاقه بشر به خدا و عالم آفرینش و تمرکز فکر او به مبداء و منشاء همین است.

آگاهی از عشق

خوب روشن شد که عشق چیست و منشاء آن از روح است و معنی آن توجه و علاقه و تمرین در مطلب بخصوصی است. پس تقسیم کردن آن به انواع مختلف و گفتن دو عشق سه عشق و صد عشق و غیره جز اتلاف وقت و گم شدن در نیمه راه حقیقت نتیجه ای بار نمی آورد. عشق یکی است و مجازی و حقیقی و غیر آن بسته به موضوعی است که عشق متوجه آن است.

منبع و محرک عشق

آخر فکر کنید. عشق و شور و شوق آنرا چه عاملی در دل انسان نهاده و اسباب آنرا کی آفریده است؟ وسیله اجرای عشق را چه کسی به ودیعت نهاده و راه را نشان داده است؟ تفکر کنید تا دریابید.

عشق ناپاک یعنی چه؟

آنها که عشق را تقبیح می کنند و به پاک و ناپاک تقسیم می نمایند مگر نمی دانند که آنچه بشر می کند از منابع درونی و نیروئی که در او از طرف خداوند به ودیعت نهاده شده سرچشمه می گیرد. چه تقصیری دارد که از طبیعت و غریزه ذاتی خود تبعیت کند؟ چه انگیزه ای برخوردار از هر گونه عشقی را به او آموخته و این حالات از کجا سرچشمه می گیرد؟ جز از طبع و فطرت اوست؟ فطرت را چه کسی جز خداوند آفریده است؟ فاقم وجهک للذین حنیف فطره الله التي فطر الناس علیها تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لایعلمون (سوره روم 30) پس روی خود را به سوی دین پاکیزه ای بگردان که مطابق با فطرت الهی است که مردمان را بر آن فطرت آفرید. تبدیلی در آفرینش الهی نیست. این است دین استوار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

میانه روی

البته سخن در میانه روی و پیروی از قانون اعتدال است و من هم با آن موافقم که هر چیز افراط و تجاوز از حد وسطش زیانبخش می باشد. این اصل صحیح است و بر همه چیز جاری است. اما دلیل بر آن نمی شود که عشقها را از هم جدا سازند و برای هر کدام عنوان قائل شوند.²

همه عشقها به یک مقصد می رسند

مولوی علیه الرحمه فیلسوف و شاعر بزرگ بلند پایه هم در کتاب خود این موضوع را تا حدی متذکر شده و پس از یک سلسله تجربه که عشقها را از هم جدا کرده معترف است که منبع و منشاء هر دو عشق یکی است و می گوید:

عشقها گر زین سر و گر زان سراسر است عاقبت ما را به دان شه رهبر است

مبنای عالم بر اختصار و روشنی است

و اما بدانید که روش آموزش حقیقی بر کوتاه کردن و مختصر کردن و ساده نمودن مطالب برای فهم است و این خود نیز از مقتضیات وحدت می باشد و چون نقشه های واحدی در جهان به کار رفته است باید همه چیز را در تحت قواعد ساده و کوتاه در آورد نه اینکه به اشکال و بغرنج ساختن و پیچیدگی کار کمک کنیم تا روز بروز این تارها بیشتر بدست و پایمان بیچد و کار را بر ما مشکلتر سازد. به همین دلیل است که علوم آنقدر از سادگی خارج شده و در باره هر رشته علم آنقدر معلومات متفرق و متشتت و ضد و نقیض جمع گردیده که هر مطلب ساده و مختصری تشکیل هزاران کتاب داده و برای درک اصول عالمی لازم است هزاران کتاب بخوانیم سالها صرف وقت کنیم فکر بکار اندازیم، خود را در دالانها و پیچ و خمهای لایتناهی بیندازیم شاید به نکته ای پی ببریم یا نبریم.

عشق ساده است

در باره عشق نیز همین رویه تقسیم بندی و رشته سازی و فرع بندی و شعبه شعبه کردن انجام شده و مطلب را که چنان ساده و روشن و قابل فهم است تا این اندازه مشکل و بغرنج و پیچیده کرده اند. چقدر خوبست این اصل کلی را در نظر گیریم که نقشه تار و پود عالم یکی است و به فرمایش حضرت علی علیه السلام تأسی جوئیم که فرمود: وقتی کل شئی له آیه تدل علی انه واحد - در هر چیز نشانه ایست که می رساند او واحد است.

² - همین تفکیک کردنهاست که مردم را از هم سوا کرده و اشخاص را بطرف مادیت صرف کشیده آنها را از معنویات روگردان ساخته و پنداشته اند که اگر بخواهند بطرف معنویات بروند باید از همه چیز صرف نظر کنند. مسؤل عمده گمراهیهای جامعه همین قبیل افکار است. این سخن بگذار تا وقت دگر.

همه عاشقند

وقتی عشق را آن طور که در بالا معرفی شد شناختیم و با توجه به اینکه تمام راهها بالاخره به مقصد اصلی ختم می شود و منظور و مقصود موجودات در باطن یکی است و زود یا دیر، نزدیک یا دور، ساده یا پر پیچ و خم بالاخره به مقصد و هدف منتهی می شود.³ آن وقت متوجه خواهیم شد که همه عالم کم و بیش عاشقند اعم از اینکه به ظاهر این عشق مختلف باشد، اعم از این که خود متوجه باشند یا نباشند و اعم از این که درجه عشقشان زیاد یا کم باشد.

چشم بصیرت یا حقیقت بینی

توجه و تدبر

اما اغلب اتفاق می افتد که چشم مردمان می بیند ولی بینائی باطن ندارد⁴ علت آن عدم توجه باریک نشدن و فکر نکردن در کنه امور است. هر چه توجه کند بیشتر بینا خواهد بود. منظور از بینائی باطنی است نه ظاهری زیرا چشم باز است و نور در آن می درخشد ولی از این دیدن بصیرتی حاصل نمی شود و نتیجه ای برای مغز و فکر بوجود نمی آید.

چرا زشتی می بیند

نتیجه این کوری چیست؟ نتیجه اش این است که برخی چیزها را در پیکره موزون و زیبای عالم زشت می بیند در حالی که معمولاً زشتی در جهان وجود ندارد و همه جا حسن است. اگر کسی فکر کند در عالم زشتی حقیقی هست دلیل بر اینست که با دیده بصیرت به اشیاء ننگریسته و در باره آن فکر نکرده است.

زشتی هم زیبا است

زشتی هائی که به نظر می رسد هر کدام در محل معین خود بسیار نیکو است. یعنی همان چیزی که زشت دیده اند بایستی همان طور باشد و در حقیقت در جای خود بسیار زیبا و بجا و مناسب است. به همین لحاظ است که دید اشخاص تفاوت دارد و یک موضوع را همه به یک درجه خوب یا بد نمی دانند. بعضی امور در نظر بعضی کسان خوب می آید و کسان دیگر همان را بد می انگارند و همینطور برعکس. درجه خوبی و بدی هم از نقطه نظر دید اشخاص فرق می کند. رخ لیلی در نظر مجنون ایده آلی ترین چهره ای است که در عالم وجود دارد ولی ممکنست همین چهره را کسی دیگر زشت بیند.

« معشوق من است آنکه به نزدیک تو زشت
ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید».

(از فرمایشات مرحوم شیخ اجل سعدی علیه الرحمه)

³ - معنای واقعی انالله و انا الیه راجعون (ما از خدائیم و بالاخره بسوی خدا باز می گردیم) همین است. این آیه مبارکه که قرآنی است که همه میخوانند ولی متوجه معنای آن نیستند.

⁴ - قرآن بارها فریاد میزند: و لکن اکثر الناس لا یعلمون - و اما بیشتر مردمان نمی دانند.

همه چیز نسبی است

این مطلب دلیل بر آن است که این قبیل پندارها نمی تواند قاعده مسلمی را تشکیل دهد و چون قاعده مسلمی نیست ناپایدار و بی پایه است و چون بی پایه است اصلاً چیزی جز وهم و خیال نیست. بنابراین زشتی و بدی به آن طرز که می انگارند وجود ندارد و نقطه دیدهای مختلف است که زشتی و بدی را بوجود می آورد.

عاشق واقعی کسی است که شعارش وحدت و دیدن واحد باشد. یعنی هر چه را می بیند یک ببیند. گفته شد که همه عشقها یکی است و اختلافی ندارد و گفته شد که همه هدفها یکی است و همه کوششها بالاخره به یک مقصد منتهی می گردد. عالم با وجود رنگارنگی و اختلافی که دارد یکی است و وحدت در آن حکمفرماست.

مظهری از یار یگانه

بساط رنگارنگ عالم جز تجلی و تظاهری از جمال و قدرت و نیروی یار نیست. عالم مظهری است از روح که امر اوست و بساطی است از نور که پرتو اوست. پس اگر با عینک وحدت از دیدگاه وحدت بنگرید هیچ اختلافی در انواع عشقها نخواهید دید. عشق واحد است و معشوقی غیر از یار حقیقی در جهان وجود ندارد زیرا همه عشقها و همه فعالیتها، همه کوششها، همه خواستها، همه راهها، همه کارها بالاخره بسوی او منجر می شود. اینست که باید گفت معشوقی جز او وجود ندارد.

اتحاد عاشق و معشوق

همه یکی هستند

آنچه تاکنون اینجا بیان شد در باره وحدت عشقها است و ثابت کردیم که آنچه عشق است یکی است. حالا می گوئیم که نه تنها عشق یکی است بلکه عاشق و معشوق هم در واقع یکی هستند. این مطالب را از نکات ساده بررسی کنیم. می گوئیم فلان کس آنقدر به حرفه خود که طبابت است عشق دارد که از آن منفک نمی شود و در واقع مظهر و تجلی طبابت است. طبابتی است که به صورت گوشت و استخوان و پوست مجسم شده. می گویند بقدری در هنر و صنعت خود غرق است که هنر و هنرمند بصورت واحدی درآمده اند. حقیقت هم همین است.

هنرمند و هنر او

آن کسی که یک نقاش یا طراح قابلی است چون اثر وجودی عمده او همین هنر وی می باشد باید گفت که وجود او و هنرش یکی است و او را در هنرش می توان دید و شناخت.

یک روح در دو بدن

در موضوع عشقهای دنیایی که به اصطلاح آنها مجازی می نامند نیز همان است. مگر نه اینست که می گویند عاشق و معشوق روح واحدی در دو پیکر هستند. این اصطلاحی است برای نشان دادن وحدت آنها.

مگر نه آنست که ملای رومی می گوید که وقتی فساد بیشتر را بر پیکر مجنون می زد او می گفت نزن که می ترسم اگر نیش بزنی نیش را ناگاه بر لیلی زنی. این عاشق و معشوقند که با وجود دو پیکر در هم ممزوج شده اند.

امر شامل و کلی پروردگار

اینک سخن را کلی تر کنید، پایه را بالاتر برید به حقیقت نزدیکتر شوید تا بدانید جدائی بین عاشق و معشوق حقیقی در عالم نیست و در حقیقت همه عاشقها و معشوقها یکی هستند. قل الروح من امر ربی - (الاسراء 176) بگو روح از امر پروردگار من است. پس روح که سراسر عالم را فرا گرفته از امر پروردگار است. این سخن قرآن است و در آن تردیدی نمی توان کرد. این روح است که گرداننده عالم می باشد. همین روح است که بنا به فرمایش قرآن در وجود آدمی به ودیعت نهاده شده است (و نفحت فیه من روحی سوره حجر 196 سوره ص 72) (از روح خود در آن دمیدم) می دانیم که صفات الهی از ذات مقدسش جدا نیست و صفات عین ذات است و این اعتقاد درست است. جائی که صفات عین او است روح که امر اوست به طریق اولی جزء وی است آیا تردیدی در این می توان کرد؟ آیا این سخن درست نیست؟

عشق از روح و روح از یزدان

و اما در بالا گفته شد که عشق تجلی روح است و از روح تراوش می کند چنان که مرده عشق ندارد زیرا که روح دیگر به صورت حیات با او کار نمی کند. چون عشق از روح است پس عشقی که همه آدمیان می ورزند و عشقی که همه موجودات دارند و عبادت و تسبیحی که همه و همه بجا می آورند⁵ همه این عشقها از روح آنها سرچشمه می گیرد و گفتیم که روح هم از امر او و خود اوست، پس این عاشقی است که خود به خویش عشق می ورزد و عاشق و معشوق هر دو یکی هستند. آیا این موضوع کاملاً روشن و واضح و بدیهی مثل دو تا چهار تا نیست؟ کیست که بتواند در این حقایق شک کند و آنرا انکار نماید. آیا به این ترتیب حقایق واقعی و اعلای آفرینش با زبان ساده و دبستانی در اختیار جهانیان قرار نگرفته است؟ بیائید و ببینید و قضاوت کنید.

⁵ - و ان من شئی فی السموات و الارض الا یسبح بحمد ربه - هیچ چیزی در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه به تسبیح پروردگار مشغولند.

حال که این آیه شریفه ذکر شد نکته ای بخاطر رسید که ذکر آنرا لازم میدانند: وقتی به ترکیب آیه دقت فرمائید خواهید دید که بر طبق فن لغت و معانی بیان شمول آن قطعی و کلی است یعنی تمام مخلوقات عالم را عبادت کننده پروردگار توانا میدانند و لذا پیدا کردن کافر و استثنا کردن آن از مخلوق خدا که خارج از شمول آیه می گردد. خلاف و قابل تأمل است.

به چه عاشق می شویم

به علاوه من و تو و همه بشر و همه موجودات بهر چه عاشق شویم جزء دستگاہ خلقت اوست و چون چنین است هر که عاشق شود معشوق هم خواهد بود زیرا همه به هم عاشقند و دنبال هم می روند. همه به طرف اصل روانند و برای اصل شدن به اصل تلاش می کنند.⁶

حافظ شیرین سخن می فرماید:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

همه در هم مخلوط

پس همه به هم داخل است و در باطن اختلافی نیست و این جدائیها ظاهری و لفظی و به خاطر شناسائی و گردش عالم است. مثل بازیگران یک تئاتر در روی صحنه با یکدیگر به جنگ و زد و خورد مشغولند ولی در باطن با هم نزاعی ندارند. چون پیس تمام شود باز هم دور هم جمع می شوند و دست هم را می فشارند و دوستانه زندگی می کنند.

اختلاف ظاهری است

این اختلافات ظاهری و تلاشها و مبارزات و جنگ و جدالها و کشت و کشتارها هم تا وقتی است که در صحنه زندگی مشغول ایفای نقش اند و چون رفتند بین موادی که آنها را بوجود آورد هیچ نزاعی نیست و در باطن سراسر اتحاد است و وحدت.

فکر کنید، بسنجید، دریابید

آیا مطلب به این روشنی و واضحی می تواند منکری داشته باشد؟ آیا فکر باین سادگی و درخشندگی را می توان انکار کرد؟ عجب حقیقتی است و عجب فکرتی. چرا مردم به این حقایق نمی نگرند و به سوی آن نمی آیند. آیا خردهها خفته است و در خواب بسر می برند؟ آیا وقت آن نرسیده که مردم بیدار شوند و حقایق آفرینش را که بسی ساده و روشن است دریابند؟ آیا وقت آن نشده که چشمهای بسته باز شود و این نورها را ببینند؟

علت اختلافات چیست؟

خواننده گرامی نمی تواند این حقیقت روشن را منکر گردد و بدان اعتراف خواهد نمود اما از خود می پرسد: پس چرا این همه اختلاف پدید آمده. این تفاوتها و تمایزها چیست و کدامست. چرا این همه جنگ و جدالها در الفاظ، در ادبیات، در فلسفه، در اخلاق، در دیانت در حکم پدید آمده است. آخر منشأ و مبنای این اختلافها چیست و کدامست. می گویم هرگز بزرگان و پاکان و روشنفکران در قبول حقیقت استنکاف نداشته اند و ندارند. اختلافاتی که در دنیا می شود از طرف کسانی است که علم و دانش واقعی ندارند و چنان که باید از نعمت علم استفاده نکرده و از روی جهل اختلاف در وحدت تصور کرده و عالم واحد و آفرینش یکتا را با نظر دو بینی و سه بینی بلکه هزاربینی می نگرند.

⁶ - کل شیئی یرجع الی اصله - هر چیزی باصل خود بر می گردد.

پافشاری در رأی غلط

متأسفانه اینها در آراء خود به قدری پافشارند که برای اثبات آن ناچار به تشکیل مجالس و مشورتها متوسل می شوند و نتیجه پیوند افکار را که باید روشن و درخشنده باشد به صورت مطلبی مصنوعی که بر خودشان نیز روشن نیست در می آورند و می خواهند این مطلب خلاف را به کرسی بنشانند. اختلافهایی که در درک حقیقت پیدا شده همگی بر پایه اینگونه عناد و لجاجت و خودخواهی و با این تشکیلات به وجود آمده و نتیجه آن چنان شده که ابری جلو آفتاب حقیقت کشیده است. برخی نادانان در علوم دیگران دستبرد زده و اختلاس کردند. نتیجه همین راههای غلط است که موجب تجزیه و دسته بندی عشق و نامگذاریهای آن گردیده است.

عمل یک فرد منصف چیست؟

اگر قصد به غیر از این می بود اینها می آمدند و سخن حق را می شنیدند و با عقل و فکر خدا داده بررسی می کردند و آنچه را حق و حقیقت بود می پذیرفتند. ای کاش اینها دستور قرآن را قبول می کردند که می فرماید:

«پس بشارت ده به آن بندگانم که سخن را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند. این قبیل کسان آنهایی هستند که خدا هدایتشان کرده و اینها صاحب دلانند».

بلی حقیقت خواهان این گونه کسانند که قرآن کریم نیکو توصیفشان فرموده نه آن کسان که وقتی مطلبی را با سلیقه خود ناجور دیدند فوراً بر علیه آن قیام کنند و برای اجرای رأی ناحق و نظر ناصائب خویش به اجلاس متوسل شوند و از راههای غیر قانونی و غیر شرعی و خلاف نظم و خلاف خواست خدا در صدد برآیند جلو سخن حق را بگیرند.

حق پوشیدنی نیست

اما مگر می توان جلو سخن حق را گرفت؟ مگر می شود حقیقت را پوشید؟ مگر آفتاب را با گل می توان اندود؟ محال است. این حقیقت روشنی است که در آن شک و ریبی نیست و احتیاج به اثبات ندارد.

پرهیزکاری

پرهیزکاری چیست؟

برخی تصور می کنند که پرهیزکاری و اجرای دستورات خداوندی احتیاج به شکل معین و قیافه خاص و لباس مخصوص دارد و آنرا شعار پرهیزکاری دانستند. در عین حال که هیچیک از لباسها و حالات و شعارها را تخطئه نمی کنم و با هیچکدام نظر بد ندارم، در عین حال که با همه به نظر وحدت و برادری و محبت و صفا و هم آهنگی می نگرم اما نمی توانم از این حقیقت مسلم چشم بپوشم که پرهیزکاری یک امر معنوی و انعکاسی است که در رفتار پیدا می شود یعنی انجام دستورات و نظم حقیقت و معنویت و این کار حتماً مستلزم لباس خاصی نیست و هر کس در هر لباس می تواند پرهیزکار باشد.

چنان که حافظ علیه الرحمه فرمود:

مرد خداشناس که تقوی طلب کند خواهی سپید جامه و خواهی سیاه باش.

پس مردمان عارف یعنی آن کسانی که معرفت واقعی و حقیقی دارند به پرهیزکاری اکتفا نکردند و برای این کار صورت و شکل مخصوصی برای خود نساختند و عاقلان نیز برای پرهیزکار بودن حاجت به جامه پشمینه یا خرجه و دستار ندیدند هر چند که در حق همه اینها احترام قائلند.

عارفان کیانند

عارفان دنباله معنویات و علوم الهی رفتند و در اثر پیگیری و توجه و عشق به وحدت آشنا شدند و در گلستان وسیع عالم خود را به رایحه روح پرور پرهیزکاری آراستند و این رایحه از سراسر وجودشان استشمام می شود و با این بوی خوش الهی است که می خواهند جهانی را معطر سازند. آنها گوشه گیری و بریدن از همه چیز را جزء شرایط پرهیزکاری نمی دانند و در عین حال که در دنیا زندگی می کنند و تمام وظایف دنیایی را به سنگ تمام اجرا می نمایند از پرهیز کاری هم که در واقع همان انجام تکالیف دنیایی به وجه احسن است برخوردارند.

ایفای نقش

آنها عقیده دارند که خداوند آنها را در این دنیا آفریده و برای ایفای نقش در این کارخانه خلق شده اند و باید تمام اثر وجودی خویش را ببخشند. اگر خدا می خواست آنها را جای دیگر می آفرید نه در این دنیا - اگر بنا بود زندگی ملائکه را داشته باشند یا گوشه گیری و کوه نشینی و دوری از مردمان و فرار از خلق خدا را پیشه گیرند خداوند آنها را به این جهان و در میان این اجتماع نمی آورد. اگر بنا بود از وسائل و لوازم و آلات و ابزاری که خداوند در بدن آنها قرار داده استفاده نکنند چه لزومی داشت که این وسائل برای آنها خلق شود.

برای زندگی دنیا

پس آنها در همین دنیا زندگی می کنند، از تمام لوازم و وسائل جمعی و روحی خود بهره می برند، منتها در حد وسط و اعتدال و رمز سعادت و موفقیت و معنی واقعی پرهیزکاری هم همین است. اینها قاعده سلامت را در نظر دارند و قدمی که بر علیه سلامت باشد بر نمی دارند و چون جسم آنها سالم است فکرشان و عقلشان همیشه سالم است و درست عمل می کنند و خطا و انحرافی ندارند. رای شان صائب، نظرشان درست، فکرشان صحیح، سخنشان شیرین و راست، رویشان خوش و خندان، قیافه شان باز و با نشاط است. از زندگی به معنای واقعی برخوردارند و از دنیایی که خدا آنها را در آن آفریده لذت می برند و شکر واقعی آنها همین بهره برداری از دل و جان است که بر زبان دعا هم جاری می شود. اینست معنای پرهیزکاری واقعی. آیا این سخن درست نیست؟ فکر کنید و بگویید.

کلی بین باشید

برخی کسان که بوئی از حقیقت برده و گوشه ناچیزی از آنرا دیدند به همان متمسک شدند و فقط همان را گرفتند و دیگر هم به غور و تدبیر و فهم آن نپرداختند. فکر نکردند این گوشه دامان که از لای در بیرون

مانده متعلق به لباسی است که به تن کسی برآورده است. همان را دیدند و در باره همان بقلم فرسائی و سخن‌گویی مشغول شدند. برای این کار ناچار اختلاف انداختند و از همه خوبیها فقط پرهیزکاری خشک را قبول کردند و پرهیز را این پنداشتند که گوشه ای بنشینید و از همه چیز دامن فرایند و دیگر هیچ نکنند. اما آنها که عاقل بودند برای فهم حقیقت احتیاج به گوشه گیری نداشتند.

وحدت در همه چیز

معنی واقعی اختلاف

وقتی در سخنهای بالا به قدر کافی دقت و موشکافی کنی و وحدت عالم را در مخیله خود بسنجی، وقتی که بدانی اختلافات آنچه هست در ظاهر است و باطن نیست، هنگامی که اختلافات عالم را آن چنان که گفتیم مانند نزاعهای هنرپیشگان در حین اجرای نقش و دوستی آنها در پشت پرده در نظر گرفتی آنوقت به حقیقتهای بزرگتر واقف خواهی شد و آن این است که در باطن راههایی که به سوی خداست اختلافی نیست و همه یکی است.

انالله و انا الیه راجعون

مگر نه آنست که در بالا ثابت کردیم که همه چیز از خداست و به خدا منجر می شود چنان که آیه شریفه قرآن مجید هم ذکر شد - مگر گفته نشد که همه هدفها و مقاصد در باطن یکی است فقط راهها با هم فرق دارد.

وحدت در همه ادیان

راههای مختلف، مقصد واحد

آری راهها با هم تفاوت دارد. همین است ولی همه راهها به آن مقصد منتهی خواهد شد، مقصد کلی، مقصد اساسی، مقصدی که بسوی او باز می گردد (الیه راجعون) این راهها در ظاهر با هم اختلاف دارد. بعضیها کوتاه ترند بعضیها دورتر، برخی صاف و آسفالته هستند و برخی سنگلاخ و پر کلوخ و صعب و دشوار، برخی مستقیم و راست هستند برخی پر پیچ و خم اما با وجود این اختلافات ظاهری عاقبت و آخر آنها همه یک مقصد است. پس نمی توان اختلاف ظاهری را که در راهها دیده می شود دلیل بر اختلاف دانست، استغفرالله ربی و اتوب الیه. کدام پیرو ادیان آسمانی است که جرأت داشته باشد چنین عقیده ابراز کند که راهی هست که به غیر خدا منتهی شود یا خلاف (الیه راجعون) باشد. مگر جز او چیز هست؟

ندای توحید قرآن

این است ندای توحید و وحدت که در قرآن هم خوب و روشن آمده است:

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئا (آل عمران 64) خوب به معنی آن توجه کنید: بگو ای صاحبان کتاب بیایید بسوی آن کلمه مشترک، آن مقصد مشترک، آن هدف مشترک اتحاد و اتفاق کنیم و با هم عهد ببندیم که همه ما از هر دین و فرقه خدایی را جز آن خدای واحد نپرستیم و چیزی به او شریک نیاوریم.

نام های متعدد خدای یکتا

برخی تصور می کنند شریک آوردن به خدا این است که خدایی مثل خدا تصور کنند و آن را شریک او بیاورند مگر چنین چیزی ممکن است. اصلاً خدائی واحد متصور نیست. اگر در زبانهای مختلف در ادیان مختلف، ملل مختلف، الفاظ مختلفه ای برای خدا هست⁷ دلیل بر این نیست که خدا هم متعدد است اینها الفاظ مختلفه یک حقیقت واحدند پس معنی شرک آن نیست که خدایی در مقابل خدا بتراشند چون چنین چیزی ممکن نیست.

شرک چیست؟

معنی شرک واقعی آن است که در عالم یک عامل و یک قدرت دیگری غیر از خدا تصور کنند و چنانکه در تعلیمات اسلامی هم آمده است: لا مؤثر فی الوجود الا الله - هیچ چیزی جز خدا در حرکت و زندگی عالم مؤثر نیست - یا لا حول و لا قوه الا بالله - یعنی هیچ تحول و هیچ نیروئی جز از جانب خدا نیست. شرک به معنای واقعی آن گونه افکار نارسا و غلط است و دعوتی که اسلام به اتحاد ادیان کرده بر این پایه است که همه مردمان جهان از آنگونه شرک بپرهیزند و بگریزند - همه را به اینگونه وحدت واقعی فرا می خواند که همه عالم را نیروی الهی بدانند.

وحدت ادیان

پس در معنی و مقصد اختلافی بین پیروان ادیان نیست اعم از این که مسلمان یهود و عیسوی باشند. ممکن است ایراد کنند که این کار فقط برای اهل کتاب صادق است. اما حقیقت اینست که این دعوت عمومی است. اهل کتاب آنهایی هستند که فعلاً کتاب مدون پیامبرشان در دست است اعم از این که آمیخته یا غیر خالص باشد. ولی بالاخره کتابی دارند. اینست حقیقت وحدت ادیان.

بت پرست چه می کند؟

اما آنها هم که کتاب ندارند حقیقت مقصد و باطل حرکتشان طبق همه مطالبی که در این مقاله بیان شد به سوی خداست زیرا نمی تواند غیر از این باشد. برخی می پندارند که بت پرستان بت را می پرستند و این قطعات سنگی و چوبی را که به اشکال مختلف می سازند و می تراشند خدای خود می انگارند. زهی تصور باطل، چطور ممکن است بشری که صاحب عقل است و از این عقل برای گذراندن مراحل حیات خود استفاده می کند آنقدر نادان و بی فکر باشد که خودش قطعه ای سنگ یا چوب یا گل به شکل انسان یا حیوان و سایر چیزها بسازد و آنرا که به خوبی می داند خود ساخته و پرداخته است خدای خویش بینگارد؟ آن هم در زمانی که قمر مصنوعی به کره ماه می فرستند.

بت را مظهر خدا می دانند

اما حقیقت این است که بت پرستان این آلات چوبی و سنگی را مظاهر خدا به شمار می آورند و می گویند اینها ما را به سوی خدا رهبری می کند. هنگامی که از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفرید متفق

⁷ - هزاران لفظ برای نامیدن خدای واحد در دنیا موجود است .

القول می گویند خدا. پس چرا این بتها را می سازند؟ برای این که آن را مظهري از صفات و قدرتهای الهی می دانند. یکی را مظهر مثلاً خورشید، یکی را مظهر باد، یکی را نشانه طوفان، یکی را علامت جنگ می دانند و برای هر بتی یکی از مظاهر الهی را نام گذارده اند. به همین لحاظ است که بتها متعدد است و در مکه در زمان ظهور اسلام 360 بت بزرگ وجود داشت.

پرستش حیوانات و مظاهر و ارباب انواع

همین فکر است که در اقوام بدوی نیز دیده می شود و حیوانات را می پرستند مثلاً گاو، ببر، مار و میمون را مقدس می دانند زیرا آنها را دارای صفات و مظاهر الهی می انگارند. همین مطلب است که در اساطیر یونانی و ارباب انواع آنها تجلی کرده و برای مظاهر عالم خدایانی از قبیل ونوس برای زیبایی، مریخ یا مارس برای جنگ و غیره و غیره می تراشند.

وظیفه ما با بت پرستان

پس بت پرست هم در واقع و حقیقت معتقد به مبداء غیبی و نیروی عالم هست منتهای فکرش کوتاه است و فقط این اندازه فهمیده که برای هر چیز مظهري بسازد. آیا نباید به وسیله محبت و مهربانی و صلح و صفا او را هدایت کرد و فکرش را روشن نمود و حقیقت را بر او تفهیم کرد؟ آیا وقتی حقیقت را درک کرد به این وحدت که روشن کننده افکار است ایمان نمی آورد؟

هدف یکی است

پس در واقع و حقیقت در هدف تفاوتی بین ادیان و عقاید مختلف هر چه و هر دسته و هر نوع که نام گذارند وجود ندارد و همه دنبال حقیقتی واحدند چنانکه بعضی از عرفای ما نیز این مطلب را تا حدی متوجه شده و اشعاری لطیف پرورانده اند:

منظور من از کعبه و بتخانه توئی تو منظور تویی کعبه و بتخانه بهانه
(شیخ بهایی علیه الرحمه)

اتحاد باطنی ادیان

تمام ادیان و شعبات ادیان و مذاهب و فرقه ها نیز باطن و هدفشان یکی است و غیر از وحدت چیزی بر آنها بار نیست. اما ادیان هر چه بیشتر به طرف وحدت متوجه باشند هر چه به توحید و یکتاپرستی نزدیکتر شوند ارزش آنها در مقابل عقل و علم و حقیقت بیشتر است، راه کوتاهتری بسوی هدفند، راه آسانتر و نزدیک تر و صافتر و روشنتر و آسفالته به طرف مقصد به شمار می روند. هر چه بیشتر به وحدت نزدیک باشند بیشتر به حرم یار راه خواهند داشت و بیشتر نزدیکی به حقیقت عالم دارند. و تاج پر افتخار بر سر آن است که از وحدت و توحید دم می زند و وحدت در حقیقت شاخص ارزش ادیان است.

وسیله و راه مهم نیست

وقتی که این حقیقت را خوب درک کنیم و مقصد و هدف را یکی ببینیم آن وقت وسیله ها در نظرمان زیاد مختلف جلوه گر نمی شود و همانطور که شاعر گفته: همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت. با در

نظر گرفتن این حقیقت در نظرمان روشن می شود که مسجد و کلیسا و محراب و منبر و بتخانه همه جای عشق است، عشق به مبداء عشق به آفریننده، منتها در انتخاب نوع راه اختلافاتی وجود دارد.